

دو خاطرہ از خدمات صادقانه داودخان قبل از صدارتش

دانشمند گرانقدر کانديد اکاديميسين محترم جناب سيستاني

برادر ارجمند! ميخواستم سلام را بشما با تشکر شروع کنم ولی با کمال معذرت بمشکلی بر خوردم که بایست قبل از ابراز ممنویت از لطف شما آن نقيصه ام را - که بایست مدت ها قبل جبيره ميکردم و نه کرده ام مرفوع سازم و آنهم: بخاطريکه چون هنوز هم آن واقعيتهای را که در مورد خدمات صادقانه آن راد مرد تاريخ ساز افغانستان عزيز/ شهيد محمد داود خان / ميدانم و بايد ميگفتم و مينوشتم که هنوز هم که هنوز است نه گفته و نه نوشته ام.

ضمنابه پاس اين که درين ايام آتش گرفته وطن ما - قلم های دوزخين و مغرضانه در برابر نوشتن یک حرف راستيني چنان شراره ميکنند که در مجمر آتئين اولاد دور افتاده وطن - تر و خشک و همه را سوختانده و با بی حرمتی های دور از تصور و دشمن شادکني / بخصوص در مورد شهيد محمد داود خان / ندافی ميکنند که بذهن خودم یکی از طرق لگام زدن شان را در پاسخ ندادن لازم و مرجح می شمارم که البته نزد محترمانی مانند شما کم می آيم.

و اما به گفته امير عبدالرحمن خان اگر کسی را ببينم که پارا از بوريای خود درازتر کرده و دست درازی مفسدانه را بگور آن بزرگان پاک سرشت وطن ما شروع ميکنند که مسخ تاريخ و ذبونی بد فرجام خود شان پنداشته می شود - باور کنيد لحظه یی زجر وجدانی ام را فرو کش کرده نمیتوانم و خور و خواب را بر خود حرام ميدانم. مگر سعی ميکنم که مطالبم را در چوکات حرمت هموعی و عفت قلم نگاشته و کوشش ميکنم که بصورت مستند - در عين حال با درک کم فهمی شان از واقعيتهای و شناخت شخصيتهای ملی - با ترسيم چهره و اهداف مثلون خودشان! آئينه جمال شانرا بدست خودشان بدهم تا خود بر چرندیات خود شخصاً تعمق کنند.

مگر بهر حال چه بايد کرد و خوب ميدانيم که چون سال گرم آمده و انارشيزم هم بيداد ميکند و قلم زدن هم مفت و بی مسئولیتی های حتی وجدان شکن! را تا بدانجا ميرسانند که بنا بر جبر روزگار بايد بگوئيم - **از ماست که بر ماست !!**

بهر حال با استفاده از فرصت مخصوصاً مطالب مهم نا گفته برای عرضه بشما و دوستان ارجمند دارم که جزو از واقعيتهای شاز و نادر دولت مردی - وظيفه شناسی و شجاعت بی سابقه داودخان شهيد پنداشته ميشود.

۱- در دور ساليانی که نائيب الحکومه قندهار بودند و اساس ماهيت دور تقرر شان به قندهار هم رفع شکاياتی بود که از بيداد گری افراد لا ابالی به خصوص ظلم و تجاوزات جنسی بر پسرک های نو جوان، اهالی را به فغان رسانيده بود و در عين حال **شاخ کشان و پای لچان شهر** - عرصه را بر مردم چنان جهنم ساخته بودند که دستی را به آسمان و دست ديگری را به دامان حکومت انداخته بودند.

حکومت هم در جلسه خاصی موضوع را مطرح کرده و در همين چوکات - محمد داود خان با نفرت از همچو اعمال شنيع شخصاً حاضر شده بودند که بحیث نائيب الحکومه ولايت و مخصوصاً شهر قندهار را از همچو گنديده گی پاک کنند، باز هم هيئات نواتی استند که بدون درک عمق مسايل و يا هم مغرضانه به آن شهيد حکم ديوانه و ظالم - جابر و اين و آن را در حالی می کنند که جز توليد کنورت و بد نام سازيها و يا خود منمی ها هدفی ندارند.

نا گفته نماند که با ارتباط بهمين مطلب بايد در مورد منابع دقيق اطلاعیه هایم بگويم که: ما از گذشته های دور چند جريب زمين زراعتی در لوگر داريم / که حال نام از ما ولی خدا ميداند که حاصلش و يا ملکيت تقبلی و يا غصبيش به جيب و کام کدام غاصب می ريزد! در دوران آرامی ناظری بر آن زمين داشتيم بنام

برات خان که انسان پاک سرشت و لور و پور موسفید زندگی دیده بود که در زمان نائب الحکومگی داود خان در قندهار ناظر و همه کاره یکی از صاحب رسوخان شهر قندهار بوده!

ایامی را که از کابل بدانجا با فاصله ۷۵ کیلومتر و همجواری سرک کابل- قندهار به لوگر میرفتیم - براتخان نقل مجلس ما بود. یکی از موضوعات دلخراشی را که تکرار و به تفصیل از او میشنیدیم خلاصه اش ازین قرار است که ذیلاً بشما عرضه میدارم: برات خان مرحوم میگفت که قبل از رسیدن داود خان به قندهار در هر جلسه و تجمع خانان و ملکان دو کرگ / عادت بد و تکیه کلام او / عام گیر بود -

یک - اکثر افراد لالالی و بچه باز ، یک بچه بی ریش با خود میداشت که با نشستن در مجلس باید آن پسرک مظلوم بر زانوی وی / جرنگانه وار / می نشست .

و دوم وقتیکه شخص بچه باز از دست گردانی بودند [کرک] خود خسته می شد - آن پسرک باید بودند صاحب خود را بدست میگرفت که کیفیت اکثریت مجلس شانرا همین دو اصل البته تشکیل میداد!

اما گروه پای لچها و شاخ کش ها - محشر دیگری بود برای مردم عام! که اگر پا کج می ماندند و یا بی احترامی میمان می آمد یا پای لچ جلا و یا شاخ کش قصاب بسر وقت شان میرسید و مرگ شان مباح! پای لچ به کسانی میگفتند که لنگوته بالا بلندی برس داشت و شف لنگی اش تا پشت پایش دراز می بود [واگر کسی احیاناً به پای لچ بی احترامی میکرد] مانند گرگ بر او حمله میکرد و با ضربات چاقو شخص را می کشت و مرده اش را به کنار سرک و یا جویچه می انداخت و براه خود میرفت و مردی نبود که بپرسد پای لچ صاحب؛ چرا قهر شدی!!

اما شاخ کش ها گروه خاصی از عربده آوران کوچک ها بودند که **بعین اطوار پای لچها** ولی در پهلوی کمر بند خود / تفنگچه مانند / شاخ باریک بزی را به نمایش می گذاشتند که نوک آن با پارچه فلز درفش مانند جلایش خاص خودش را داشت.

- شواهدی بوده که این جانیان در ارائه راپورهای استخباراتی / مانند کاکه های استخباراتی امیر عبدالرحمن خان در کابل / چهره های خون آشام و خطرناکی داشته اند!

و زمانیکه فریاد مردم بدولت رسید و داود خان هم با نفرت بی پایان ازین کار داوطلب آرامش شهر و آبرو مندی فامیلهای داغ دیده شدند. با مطالعه دقیق و تماس با افراد صالح و بر بنیاد راپورهای مکمل ضبط احوالات به درو کردن افراد متخلف و قسی القلبان شروع کردند و با تنبیه و مجازات به جریمه های بزرگ نقدی و یا زندانی کردن شان که ماهیت اظهار وجود شان را در مجالس عیاشی تشکیل میداد - شهر را از وجود همه شان پاک و تصفیه شدند.

کسانی که ضرب شصت نظم و نسق اداره داودخان را دیدند درخفا تا توانستند از او در اجتماعات خودی چهره دیگری ترسیم کردند. چون ما مردم همیشه بی باده مستیم و از بخش کرده به تالا / پاشان سازی / راضی! - با نفرتی که در بر ابر دولت و خاصاً حکومت محمد هاشم خان وجود داشت، در مورد داود خان نیز تا توانستیم از یک زاغ چهل زاغ ساختیم که داستان سمت عروج مشرقی یکی از آن نیست!

بیاد تان خواهد بود که برای ابراز نفرت از حکومت ، میگفتند: از دولت که تیل آمد آنرا به دامن تان بگیرد! اگرچه خوب درک میکردند که تیل در دامن گرفته نمیشود و لباس را هم کثیف و بد بو میسازد ولی اصل هدف تخریب حکومت و ضرر رساندن به آن بود که مردم آن حکومت را از خود نمی شمردند .

اما مطلب نوم را بیاد خاطرات شخصیت نیک مرحوم / جناب محمد یونس خان نائب الحکومه ولایت قندهار / متناسب به دوران قوماندانیت قوای مرکز جنرال محمد داود خان و واقعیتهای محیر العقول خدمت و شجاعت وطندوسانه آن زمان داود خان شهید در راه تمامیت ارضی افغانستان - مگر بینوا تر از امروز است - که ذیلاً بشما عرضه میدارم.

مرحوم محمد یونس خان انسان خلیق و اجتماعی بود که از سردار خطاب کردنش - ما نند داود خان شهید منزجر می شدند. او داماد سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله / صدر اعظم اول افغانستان مستقل در عهد سلطنتت اعلیحضرت مرحوم غازی امان الله خان بودند / و همسر مرحومه شان عمه شهید نوراحمد اعتمادی ، خلیق ترین و شکسته ترین انسانی که عقده داران بی خبر او را مغرور و خودخواه و این وان میخوانند - بوده است. اعلیحضرت مرحوم محمد ظاهر شاه و محمد داودخان و محمد نعیم خان و اهل و بیت محمد یونس خان مرحوم را کاکا خطاب میکردند. او اولین رئیس بلدیة شهر کابل در دور حکومتداری محمد هاشم خان بود و در ایامیکه شهید محمد داود خان قوماندانی قوای مرکز را با وزارت حربیة / دفاع امروزی / مرحوم سپه سالار شاه محمود خان غازی - عهده دار بودند - محمد یونس تبدیلاً بحیث والی ولایت قندهار / بعد از محمد داود خان / مقرر شدند .

ازینکه با لطف همیشگی خودشان و دوستی با پدر مرحوم روابط نزدیکی داشتیم - در دور ریاست جمهوری داود خان شهید - با اطلاع از مریضی شان بیعتاد شان میرفتم و مجلس با معلومات و پرتی میباشند و روزی در مورد سوابق کاری و جرأت بی نظیر حریت پسندی و وطن دوستی داود خان شهید چنین گفتند :

چون سوابق کاری وزارت امور خارجه افغانستان را داشتیم و سوالی هم در مورد حل منازعه مشکل سر حدی با ایران در قسمت اسلام قلعه مطرح بود - برویت آن - نامه رسمی و امریه حکومت را بحیث رئیس هیأت حل منازعه ذات الیبنی سرحدی بین دو کشور ایران و افغانستان طی مکتوب وزارت امور خارجه دریافتیم و بایست بزودی به اسلام قلعه میرفتم و با رسیدن بدانجا متوجه شدم که سفیر ایران در کابل هم که رئیس هیأت دولت ایران بود بدانجا رسیدند - مذاکرات دو روز دوام کرد ولی جانب ایرانی باز هم بر فیصله و تصمیم قبلی طرفین که با وساطت دولت انگلیس صورت گرفته و نهائی شده بود با فشاری تجدید نظر داشتند تا:

ساحه مثلثی بر آمدگی مانندی را که ضلع طولانی و پایانی آن متصل به خاک افغانستان و بالاتر از ۳۰۰ متر بود و خط عمودی آن تا رأس مثلث بالاتر از ۱۰۰ متر و بخاک ایران وصل می شد؛ ایرانیها می خواستند که همه این ساحه را به ایران واگذار شویم - چون به توافقی نرسیدیم نتیجه را بوزارت امور خارجه اطلاع دادم و ازینکه جنرال محمد داود خان علاقه مفرط شخصی به این معضله داشتند راپور شفوی خود را به ایشان هم مخابره کردم.

دو روز بعد مرکز تلفون / سیستم آنروز / بر من صدا کرد که قوماندان صاحب قوای مرکز در لین استند لطفاً گوشی را بر دارید. با بر قراری تماس و شنیدن صدای غیر طبیعی محمد داود متوجه نزاکتی شده و بعد از سلام و احوال پرسی عاجل خواستم سوالی کنم که ایشان با صدای نظامی و احساسات افغانی گفتند - نایب الحکومه صاحب بدقت گوش کنید - همین لحظه مقامات سرحدی و کمیساری مادر اسلام قلعه خبر دادند که دولت ایران به ادامه مذاکرات توجه نکرده و یک ساعت قبل در همان ساحه قوای مجهز نظامی خود را پیاده کرده و آنرا اشغال کرده اند. وزیر امور خارجه ما سفیر ایران را خواسته و به او گوشزد شده است که اگر ایران بزودی و فوری قوای خود را از آن ساحه خارج نکند جانب افغانستان آنرا تجاوز غیر قانونی شمرده - بزودی با قوا آن ساحه را دوباره اشغال خواهد کرد! و هدایت صریح بشما این است که اگر با رسیدن به آنجا هنوز هم قوای ایران بر همان ساحه باشد منتظر هدایت ثانی نمانده فوراً و بی دریغ امر حمله و اورا! را به کندک تان بدهید و به فرقه نظامی هرات هم هدایت صریح داده شده و بلا معطلی به امداد تان میرسند تا آنها را از خاک افغانستان بیرون بیندازید

فلهذا بشما هدایت اکیداً باز هم این است که بعد از ختم مکالمه و بصورت عاجل در رأس قوای نظامی کندک مخصوص قول اردوی قندهار بطرف اسلام قلعه حرکت کنید - مگر متوجه باشید که اگر باز هم قوای ایرانی بر همان ساحه بودند - فوری و بی دریغ و بدون هدایت ثانی امر حمله متقابل را بر قوای ایران صادر کنید و اما از جریان بر خوردها مستقیماً با ما بتماس باشید.

در همین لحظه قوماندان قول اردو و قوماندان کنک مخصوص وارد شده آمادگی کامل خود را برای حرکت به اطلاع رسانیده و در ظرف چند دقیقه حرکت کردیم .

ولی با رسیدن به اسلام قلعه - جز آثار نقش تائیر های عراده جات و زنجیر های تانکها و نقش بوتهای عساکر ایرانی تا فاصله های دوری که شهر تالیات شان میرسید - اثری از قوای ایران ندیدیم و قوماندان سرحدی و کمیسار افغان میگفتند که یک دو ساعت بعد از راپوری که از تخطی بالقوه ایران بمرکز دادیم - نمیدانیم چه شد که همه شان فوری و یک سره از آن نقطه نه - بلکه تا شهر تالیات ناپدید شدند. **که این شهامت و وطن دوستانه و**

آزاد منشی با دسپلین را باید تکریم کرد و نازید !!

اما خیمه زنی خوجه نین بازیهای جهاد چوران و تفاله خوران میلیاردر شش جهت نوکر و حکومتک لبلبو

پیوند را چه باید نامید!؟

پایان کلام